**زندگينامه ابوعلي سينا**

ابوعلي حسين بن عبدالله معروف به ابوعلي سينا در سال ۳۷۰ هجري قمري درخرميشن از توابع بخارا متولد شد. او پزشك ، رياضيدان ، فيلسوف و منجم بزرگ ايراني بود . پدرش عبدالله در دستگاه سامانيان محصلي ماليات را عهده داربود و مادرش ستاره نام داشت. وي در بلخ پرورش يافت و قرآن و ساير علوم را آموخت. استاد وي عبدالله ناتلي بود كه از رجال مشهور قرن چهارم هجري به شمار مي رفت. او در هجده سالگي، چنانچه خود نوشته است، همه علوم را فرا گرفته بود. در بيست و يك سالگي دست به تاليف و تصنيف زد، در بيست و دو سالگي پدرش را ازدست داد و خود متصدي شغل پدر گرديد. اما به علت نابساماني اوضاع سياسي ، بخارا را ترك نمود و به گرگانج پايتخت امراي مامونيه خوارزم و نزد خوارزمشاه علي ابن مامون و وزيرش ابوالحسين احمدبن محمد سهيلي رفت. در اين هنگام، محمود غزنوي بر خوارزم نفوذ يافته بود و از دانشمندان دربارخواسته شد كه به غزنين به خدمت سلطان محمود بروند. ابوعلي سينا كه از تعصب آن پادشاه خبردار بود ، به همراهي ابوسهيل مسيحي از خوارزم گريخت و از راه ابيورد و طوس به قصد گرگان حركت كرد تا به قابوس بن وشمگيركه به عنوان ياريگر و حامي دانشمندان شهرت يافته بود، بپيوندد. اما وقتي كه پس از مشقات بسيار بدان شهر رسيد، قابوس مرده بود.   
ابوعلي سينا ناچار به قريه اي در خوارزم بازگشت. اما پس از مدت كوتاهي دوباره به گرگان رفت و اين بار ابوعبيد جوزجاني، يكي از با وفاترين شاگردانش به خدمت او پيوست و در اين سفر بود كه كتاب « المختصرالاوسط» و كتاب «المبدا» و «المعاد» و بخشي از كتاب معروف «قانون» و «نجات» را تاليف كرد.   
ابوعلي سينا در حدود سال ۴۰۵ هجري قمري به ري رفت و فخرالدوله ديلمي را كه بيماربود، معالجه كرد. ولي مدت زيادي در آن شهرباقي نماند و در اوايل سال بعد به قزوين و از آنجا به همدان رفت و حدود نه سال در آن شهر به سر برد. در اين جا مورد توجه شمس الدوله ديلمي قرار گرفت و در سال ۴۰۶ هجري قمري به وزارت رسيد و تا سال ۴۱۱ هجري قمري در اين مقام باقي ماند.  
 در سال ۴۱۲ هجري قمري شمس الدوله درگذشت و پسرش سماالدوله به جاي او نشست. سماالدوله مانند پدر مي خواست كه ابوعلي سينا وزارت را قبول كند، اما شيخ نپذيرفت و توسط معاندان به مدت چهار ماه در حبس به سر برد. وي در اين مدت، تعدادي از كتب و رسالات مهم خود را تاليف نمود. شيخ الرئيس بعد از رهايي از حبس باز مدتي در همدان بود و آنگاه ناشناخته با شاگردش ابوعبيد جوزجاني به اصفهان نزد علاء الدوله كاكويه رفت. آن پادشاه او را به گرمي و احترام بسيار پذيرفت. ابوعلي سينا از اين زمان تا آخر عمر در خدمت علاء الدوله كاكويه بود. در نخستين جمعه ماه مبارك رمضان شيخ الرئيس را روي تخت رواني كه با دو اسب كرند حمل مي شد ، نهاده بودند. رفته رفته غروب افق را مي پوشاند. عصر بود و بانگ موذن مومنان را به نماز دعوت مي كرد.   
همچنانكه ابوعلي سينا دست لرزانش را به سمت شاگردش دراز مي كرد، سرفه هاي شديد و پي در پي  پيكرش را مي لرزاند و چند قطره خون در كنار لبانش پديدار شد، و فقط قدرت يافت اين چند كلمه را ادا كند :   
«فرمانروايي كه طي اين سالها جسم مرا به اين خوبي اداره مي كرد ، متاسفانه در وضعي نيست كه به كارش ادامه دهد. گمان كنم وقت آن رسيده كه خيمه ام را بر چينم ».   
ابوعبيد با چهره خيس از اشك سعي كرد چيزي بگويد ، ولي كلمه اي از دهانش خارج نشد. نمي فهميد و نمي خواست بفهمد.   
شيخ الرئيس نفس نفس مي زد و بعد از مدتي مكث ، فرمود :   
« سعي كن نوشته هايم را جمع آوري كني . آنها را به تو مي سپارم . خداوند هر سرنوشتي را كه استحقاق دارد، برايش تعيين مي كند».   
ساكت شد . پلكهايش را بر هم گذاشت و در همان حال گفت :   
« ابوعبيد، دوست من ، اكنون برايم قرآن بخوان . چند آيه از قرآن تلاوت كن» .   
آن روز اول ماه رمضان سال ۴۲۸ هجري قمري بود . شيخ الرئيس ابو علي سينا در حالت بيماري در حاليكه تنها پنجاه و هفت سال از عمرش مي گذشت، درهمدان دار فاني را وداع گفت و در همانجا مدفون شد. آرامگاه او اكنون در آن شهر است.   
در مشرق زمين فلسفه يوناني هيچگاه مفسري با عمق و دقت ابوعلي سينا نداشته است. ابوعلي سينا فلسفه ارسطو را با آراي مفسران اسكندراني و فلسفه نو افلاطوني تلفيق كرد و با نبوغ خاص خود آنها را با نظر يكتا پرستي اسلام آموخت و به اين طريق، در فلسفه مشايي مباحثي آورد كه در اصل يوناني آن سابقه نداشت.